

## کریمان کیست؟ بر پایه دستنویس هفت لشکر گورانی

دکتر آرش اکبری مفاخر<sup>۱</sup>

### چکیده

واژه «کریمان» ظاهراً در هیچ‌یک از داستان‌های مربوط به گرشاسپ در *اوستا*، متون پهلوی و متون فارسی زردشتی نیامده است. این واژه در دو بیت از داستان‌های «رستم و سهراب» و «رستم و اسفندیار» *شاهنامه* آمده است. فرهنگ‌نویسان و شاهنامه‌شناسان دو برداشت متفاوت از این ابیات داشته‌اند؛ گروهی کریمان را نام پدر نریمان و گروهی دیگر آن را واژه‌ای عربی و به معنای بخشنده و جوانمرد پنداشته‌اند. از آن‌جا که متون حماسی به دیگر زبان‌های ایرانی نیز یکی از سرچشمه‌های شاهنامه‌شناسی است، دستنویس *هفت‌لشکر* به زبان گورانی و دیگر متون زبان و فرهنگ گورانی برای پی‌بردن به کاربرد واژه کریمان راه‌گشاست. واژه کریمان و گشته آن یعنی «قهرمان»، بارها در این دستنویس و دیگر دستنویس‌ها و متون گورانی به‌عنوان دو شخصیت، پدر نریمان و پهلوان دوران هوشنگ و تهمورث، آمده است؛ بنابراین با توجه به این متون می‌توان گفت که در *شاهنامه* کریمان نام دو شخصیت است: ۱- نام پدر نریمان در داستان رستم و سهراب؛ ۲- نام فرزند هوشنگ در داستان رستم و اسفندیار و فردوسی در یادکرد واژه کریمان به سرچشمه دیگری غیر از گزارش‌های *خدای‌نامه* و *شاهنامه ابومنصوری* نظر داشته است.

**کلیدواژه‌ها:** کریمان، نریمان، شاهنامه، گورانی، هفت‌لشکر.

### مقدمه

واژه «کریمان» دو بار در *شاهنامه* فردوسی به‌کار رفته است (ولف، ۱۹۶۵: ۶۴۸). نخست در داستان رستم و سهراب:

---

۱- دکترای زبان و ادبیات فارسی mafakher2001@yahoo.com

ورایدونک آید از اختر پسر  
به بالای سام نریمان بود  
فرود آرد از ابر پران عقاب  
ببندش به بازو نشان پدر  
به مردی و خوی کریمان بود  
نتابد به تندی براو آفتاب  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۲۴ / ۸۷-۹۰)

و دیگر بار در داستان رستم و اسفندیار:

جهاندار داند که دستان سام  
همان سام پور نریمان بده است  
بزرگ است و هوشنگ بودش پدر  
بزرگ است و با دانش و نیک‌نام  
نریمان گرد از کریمان بده است  
به گیتی سیم خسرو تاجبخش  
(همان: ۵ / ۳۴۶ / ۶۴۹-۶۵۱)

این دو بیت در چاپ‌های دیگر شاهنامه از جمله مول (۱۳۷۶: ۲ / ۱۷۶ / ۱۰۳؛ ۶ / ۲۵۷ / ۶۴۸) آمده است<sup>(۱)</sup>. واژه «کریمان» در تمام نسخه‌های مورد استفاده خالقی مطلق (دستنویس فلورانس ۶۱۴، دستنویس لندن ۶۷۵ و ...) و همچنین در نسخه‌های تازه‌یافته شاهنامه (دستنویس حاشیه ظفرنامه ۸۰۷، ص ۲۲۵؛ دستنویس مرکز دایرةالمعارف سده ۸، ص ۱۴۱، ۵۵۲؛ و دستنویس سن ژوزف سده ۷-۸، ص ۱۲۳)<sup>(۲)</sup> هیچ خوانش یا نگارش دیگری ندارد.

واژه کریمان در داستان رستم و سهراب به روایت تقالان (زریری، ۱۳۶۹) و روایت گورانی (بهرامی، ۱۳۸۹: ۲ / ۵۱-۸۸) نیامده است. همچنین در غررالسیر (ثعالبی، ۱۹۶۳)، الشاهنامه، کهن-ترین ترجمه عربی بازمانده از شاهنامه (البن‌داری، ۱۹۷۰)<sup>(۳)</sup>. گرشاسپ‌نامه (اسدی طوسی، ۱۳۵۴)، طومار نقالی هفت‌شکر (افشاری-مدائینی، ۱۳۷۷) و روایت‌های شفاهی (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴؛ ۲۵۳۵؛ ۲۵۳۷) به نظر نرسید.

گذشته از آن در متون اوستایی از جمله هوم‌یسن (راشد محصل، ۱۳۶۴)؛ فروردین‌یشت (بند ۶۱، ۱۳۴) و رام‌یشت (بند ۲۷-۲۹)، ون‌یلا (Darmesteter, 1898: 1. 10) و متون پهلوی از جمله دینکرد (Madan, 1911: II.802-803) (نک، Nyberg, 1975 ترجمه فارسی: نیبرگ ۱۳۶۸؛

تفضلی، ۱۳۴۴: فرگرد ۱۴)، روایت پهلوی (Dhabhar, 1913: 18) نک، Nyberg, 1975 ترجمه فارسی: نیبرگ ۱۳۶۸. همچنین: آموزگار، ۱۳۷۹: ۹-۱۶؛ بهار، ۱۳۷۵: ۲۴۳-۲۳۷؛ عقیقی، ۱۳۷۴: ۲۴-۲۷؛ میرفخرایی، ۱۳۷۶: ۲۹-۳۲)، مینوی خرد (پ ۲۶، ب ۴۹-۵۳؛ تفضلی، ۱۳۷۹: ۴۶، ۱۰۵-۱۰۸) و دستنویس م. او ۲۹ (ص ۲-۲۲؛ مزدپور، ۱۳۷۸: ۱۲۱-۱۵۱) و متون فارسی زردشتی همچون صد در بندهش (در ۲۰؛ دابار، ۱۹۰۹: ۸۶-۹۲)، روایات داراب هرمز دیار (اونوالا، ۱۹۲۲: ۶۱-۶۵) و روایت منظوم آن (جنگ روایات دینی... ج ۱، برگ ۳۶-ب-۳۹ الف) که به داستان‌های گرشاسپ می‌پردازند، هیچ سخنی از نام و کردار «کریمان» به میان نیامده‌است.

از دیرباز تاکنون فرهنگ‌نویسان و شاهنامه‌شناسان واژه کریمان را به دو گونه معنا کرده‌اند:

گروهی با توجه به همین دو بیت شاهنامه کریمان را نام پدر نریمان دانسته‌اند. برهان (۱۳۶۲: ۳/ ۱۶۳۴)، بغدادی (۱۳۸۲: ۳۱۰)، محمدپادشاه (بی‌تا: ۵/ ۳۴۰۲)، رشیدی (۱۳۳۷: ۲/ ۱۱۲۵)، [بر وزن نریمان]، یوستی (1963: 162) [Kerimān] و ولف (1965: 648) [Karimān] از این گروه هستند. همچنین کریستن سن (۱۳۸۱: ۱۹۰) و آموزگار (۱۳۸۷: ۳۶۶) کریمان را نام شخصیتی در شاهنامه دانسته‌اند و این واژه را ترکیبی از «کر» از گرشاسپ و «مان» از نریمان می‌دانند. خطیبی (۱۳۹۰: ۴۱۵-۴۱۶) نیز کریمان را احتمالاً تحریفی از نام گرشاسپ یا لقبی برای وی می‌داند. همچنین «در شماری از منظومه‌های متأخر و روایات و اشعار عامیانه، پهلوانی به نام «کریمان» در داستان‌های ملی ایران دیده می‌شود ... که فرزند برزو و نبیره تهمتن است.» (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۹۵).

گروهی دیگر کریمان را از واژه‌های عربی شاهنامه و به معنای جوانمرد و بخشنده دانسته‌اند:

معین (مقدمه برهان قاطع: ۱/ نودوپنج)، معین فر (Moīnfar, 1970: 41) انوری-گیوی (۱۳۷۹: ۷۸: ۱۳۷۸: ۱۴۲)، رستگار فسایی (۱۳۷۳: ۱۰۳؛ ۱۳۷۴: ۲۰۵)، خالقی مطلق (۱۳۸۰: ۴۹۸) جوینی (۱۳۷۴: ۷۱؛ ۱۳۸۲: ۱۰۳)، کزازی (۱۳۸۴: ۱۷۲) و آیدنلو (۱۳۸۶: ۱۵-۲۰؛ ۱۳۹۰: ۸۹۵) از این گروه هستند.

از آنجایی که نگارنده مشغول تصحیح، آوانگاری و ترجمه دستنویس هفت‌شکر، منظومه‌ای حماسی به زبان گورانی<sup>(۴)</sup> است، بارها به واژه کریمان در این متن برخورد کرده است که می‌تواند راهنمای خوبی به کاربرد این واژه باشد. از این رو متن گورانی، آوانگاری و ترجمه این بخش‌ها آورده می‌شود:

### ۱- کریمان پدر نریمان

۱-۱: کریمان

- برگ ۳۰ ب:

ساتی ژی ورت‌ر، خفته بیم نی جا	آما نه خواوم، سام کینه‌خواه <sup>۱</sup>
... واتش: ای فرزندا، بی‌اوم و داد	زبانۀ آیر، عمرم دا و باد
نه رزم و جنگ بی، نوۀ نریمان	نامام او نظر، پور کریمان
ایمجار م‌دانوم، <sup>۲</sup> اولاد ویم‌ن	گرفتار بین، دیده‌ش <sup>۳</sup> نه ریم‌ن

sât-e: že: war-ter, xafta bim ne: jâ  
 âmâ na xâw-em, Sâm-e kina-x<sup>w</sup>âh  
 ... wât-eš ey farzand!, ba-yâwu:m wa dâd  
 zabâna-y âyer, ‘omr-em dâ wa bâd  
 na řazm u jâj bi, nawa-y Naři:mân  
 nâmâm aw nazar, puř-e Kaři:mân  
 e:mjâr ma-đânu:m, awlâd-e we:m-en  
 gerefâtâr bien, dida-š na ře:-m-en

ساعتی پیش از این خوابیده‌بودم که سام کینه‌خواه، به خوابم آمد،  
 گفت: ای فرزندا! به دادم برس؛ (زیرا) زبانۀ آتش عمرم را به باد داد.  
 نوۀ نریمان در میدان رزم و جنگ بود که دیگر پور کریمان را ندیدم،  
 اکنون می‌دانم که فرزندان خود من گرفتار شده و چشم به راه من است.

۱- اصل: کینه‌خواه

۲- اصل: م‌دانوم

۳- اصل: دیدش

## - برگ ۱۳۵ الف-ب:

جوشیا پی رزم، پور <sup>۲</sup> کریمان	ایمشو دیم و خواب <sup>۱</sup> ، سام نریمان
کمند و کمان، پی عرصه <sup>۳</sup> خطر	اسباب روی جنگ، چنی گاو <sup>۴</sup> سر
مچیا و آمداد، طوس زرین کفش	پی روز هیجا، کاویانی درفش
جوشیا پی رزم، پور <sup>۵</sup> کریمان	ایمشو دیم و خواب <sup>۳</sup> ، سام نریمان
کمند و کمان، پی عرصه <sup>۶</sup> خطر	اسباب روی جنگ، چنی گاو <sup>۴</sup> سر
مچیا و آمداد، طوس زرین کفش	پی روز هیجا، کاویانی درفش

امشب سام نریمان را به خواب دیدم، پور کریمان برای رزم جوشان بود،  
 رزم افزار روز جنگ با گرز گاوسر، و کمان و کمند را برای میدان خطر (پوشیده بود)،  
 کاویانی درفش را برای روز نبرد (برداشته بود) و به یاری طوس زرینه کفش می رفت.

## - برگ ۱۴۴ - الف ۱۴۵:

چندتن مبارز، زیاتر ژ تون	اگر مزانم <sup>۱</sup> ، مردانش بی شون
دشمن بی حساب، چون سنگ و <sup>۲</sup> خارن	اگر که زانام <sup>۳</sup> ، چاره <sup>۴</sup> ناچارن
بزن و <sup>۵</sup> بگریز، ژ ازل بین	گریزان فرزن!، و کس عیب نین
نصیحت موات، او به کریمان	مگر نشفتی، سام نریمان

۱- اصل: خاب

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: خاب

۴- ضمه از کاتب است.

۵- اصل: مزانم

۶- اصل: زانام

۷- اصل: چارم

۸- اصل: و ندارد.

۹- اصل: و ندارد.

ژ جای اختیار، نمانو و دست      ذانا<sup>۱</sup> رای نجات، یکسر مبو بست  
 ار نجات نوی، مگریزیم و تار      بدنامی مانو، پری روزگار|  
 agar ma-δânem, mardân-eš be:-šū:w-en  
 čand-tan mubârez, zi:yâter ža to:w-en  
 agar ke δânâm, čâra-m nâ-čâr-en  
 dušman be:-h□asâb, čo:n saŋ u xâr-en  
 gure:zân, farzan!, wa kas ‘ayb nien  
 bezan u bugre:z, ža azal bien  
 maġar našnafti, Sâm-e Naŋi:mân  
 nasih□at mawât, aw ba Kaŋi:mân  
 ža jâŋ axti:yâr, namâno: wa dast  
 δânâ řây najât, yak-sar mabo: past  
 ar najât nawi, magre:z-im wa târ  
 bad-nâmi mâno:, peřy řu:zagâr

اگر بدانم مردانشان بی‌شمارند و چندتن مبارز بیشتر از تواند،  
 اگر که بدانم، چاره‌ام بدون چاره است و دشمن چون سنگ و خار بی‌شماره‌اند،  
 ای فرزندا! گریختن بر کسی ننگ نیست، بزنی و بگریزی از روز ازل بوده‌است.  
 مگر نشنیده‌ای که سام نریمان از کریمان پند می‌گفت:  
 در جایی که اختیار در دست نمانده‌است و می‌دانی راه نجات یکسره بسته‌می‌شود،  
 اگر راه نجاتی نماند، به‌پنهانی می‌گریزیم و بدنامی برای روزگار می‌ماند.

### - برگ ۲۳۵ ب:

شاهی جواهرپوش، اید شنفت به گوش      غُرا<sup>۲</sup> وینه ابر، برآورد خروش  
 ... خیال من ایدن، آمام نی ولات      شاه بو و عبدم، نه‌روی سربساط<sup>۳</sup>  
 تمام طایفه، زال نریمان      کروم به چاوش، پور کریمان<sup>۴</sup>

۱- اصل: زانا

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: بسات

۴- هفت‌لشکر ب، برگ ۳۴ الف:

من به طمای اید، آمام بی ولات      شاه بو به عبدم، بدم پیش خلالت  
 تمام طایفه، زال نریمان      کروم به چاوش، پور کریمان

šâh-e Jawâher-puš, e:d šenaft ba guš  
 yufâ we:na-y abr, bar-âwerd xuŋu:š  
 ... xeyâl-e men e:d-en, âmâm nay welât  
 šâh bo: wa 'abd-em, na řu:y sar-besât  
 tamâm tâyefa-y, Zâl-e Naři:mân  
 keřu:m ba çâweš, puř-e Kaři:mân

شاه جواهرپوش این (سخن) را به گوش شنید، مانند ابر غرش کرد و خروش برآورد:  
 ... اندیشه من برای آمدن به این سرزمین این است که شاه در هر بساطی بنده من شود.  
 تمام طایفه زال نریمان و همچنین پور کریمان (= رستم) را چاووش خود کنم.

- برگ ۲۴۳ ب:

پیلتن شنف، موش <sup>۱</sup> بی و درفش	رنگ رخسارش، به قین بی بنفش
درلحظه فرماش، آوردن یک فیل	خروشا به خشم، وینه رود نیل
کله دیو سفید، نیاش نه روی سر	بور <sup>۲</sup> بیانش، پوشا پری شر
دسته پالهنگ، وستش نه باهو	یکصد و <sup>۳</sup> شصت تیر، پیکان وینه مو
نیانه ترکش، نوه نریمان	طلب کردش زال، پور <sup>۴</sup> کریمان

Pilatan šenaft, mu:-š bi wa derafš  
 řaņ-e řuxsâr-eš, ba qin bi banafš  
 dar-lah□za farmâ-š, âwerden yak fil  
 xuŋu:šâ ba xešm, we:na-y řu:d-e nil  
 kaļa-y De:w-sefe:d, neyâ-š na řu:y sar  
 bawr-e bayân-eš, pu:šâ peřy šar  
 dasta-y pâlahañ, wast-eš na bâhu:  
 yak-sad u šast te:r, peykân we:na-y mu:  
 neyâ na tarkeš, nawa-y Naři:mân  
 talab kerd-eš Zâl, puř-e Kaři:mân

پیلتن شنید، موهایش همانند درفش راست شد و رنگ رخسارش از کینه، بنفش شد.

۱- ضمه از کاتب است.

۲- فتحه از کاتب است.

۳- اصل: و ندارد.

۴- ضمه از کاتب است.

بی‌درنگ دستور داد، فیلی را آوردند و از سر خشم همانند رود نیل خروشید.  
 کله دیو سفید را بر روی سر گذاشت و ببر بیان را برای جنگ پوشید.  
 دسته پالهنک را به بازو بست، یک‌صد و شصت تیر پیکان همچون مو را،  
 نوه نریمان (رستم) در ترکش گذاشت. پور کریمان (رستم) زال را طلب کرد.

- برگ ۳۱۴ ب:

گوز نه‌صد من، هورگردش نه خاک	آویزانش کرد، به حلقه فتراک
گرد به دستوه، نیزه اژدروار	پا دا به رکاب، و رخس بی سوار
شاه فرما تمام، بگ و بزرگان	بچون بو رکاب، پور کریمان

gurz-e no:h-sad man, hu:fgert-eš na xâk  
 âwe:zân-eš kefd, ba h□alqa-y fetrâk  
 gerd ba dast-awa, neyza-y aždâr-wâr  
 pâ dâ ba fekâb, wa faxš bi suwâr  
 šâ farmâ tamâm, bag u buzurgân  
 be-ču:n baw fekâb, pu: f-e Kaři:mân

[رستم] گوز نه‌صد من را از خاک برداشت و به حلقه فتراک زین آویزان کرد.

نیزه اژدروار را به دست گرفت؛ پا در رکاب زد و بر رخس سوار شد.

شاه فرمود: همه بیگ و بزرگان در رکاب پور کریمان (رستم) باشند.

- همچنین در روایت هورامی (ترجمه شده به کردی) داستان رستم و سهراب (ص ۸۲):

به شان و باهو، وهک سامه و روستم	خنجر نه‌کیشی، له چرخ‌چی هه‌وتم
به بالا عینسی، سامه و نریمان	هر وه کو زاله، پوری کریمان

ba šân u bâhu, wak Sâm-a w Rustam  
 xanjar 'akiše: . la čarx-e h□awtēm  
 ba bâlâ 'ayn-i, Sâm-a w Nafi:mân  
 har wa ku Zâl-a, pu: f-i Kaři:mân

به شان و بازو همانند سام و رستم است. خنجر می‌کشد از چرخ هفتم،



به بالا همانا سام و نریمان است، همانا خود زال، پور کریمان، است.  
 - در سام‌نامه (ص ۷۵) نیز کریمان نام شخصیتی، احتمالاً پدر نریمان دانسته شده است:  
 چه شد سام نیرم نریمان کجاست کجا رفت قارن کریمان کجاست

### ۱-۲: کریمان = قهرمان

کریمان نام یا صفتی با عنوان «قهرمان» دارد که در برخی نمونه‌ها به جای کریمان از آن استفاده شده است. احتمالاً واژه قهرمان (پهلوی: *kuhrumân*) (نک: برهان قاطع، حاشیه معین) که در نوشتار و گفتار به کریمان بسیار نزدیک است، کم‌کم به جای هم به کار رفته‌اند. البته در گویش‌های گورانی کهریمان *kahrimân* / کهرمان *kahremân* به جای «قهرمان» کاربرد عام دارد.

### - برگ ۵۳ الف (در توصیف برزو):

نریمان قامت، قهرمان سینه	پیلتن پیکر، سهراب قرینه
گرشاسب غریبو، فرامرزه‌بیت	کی کاوس نژاد، نوشیروان نکحت
وینه دیو سفید، سنگین سامش	رستم چون مرغن، نه بند دامش

Nari: nîmân-qâmat, Qahramân-sina  
 Pilatan-pe:kar, So:hrâb-qarina  
 Gařšâseb-yare:w, Ferâmarz-he:bat  
 Kay-kâwes-nažâd, Nu:še:rawân-nakh□at  
 we:na-y De:w-sefe:d, saŋin-en sâm-eš  
 Rustam čo:n mery-en, na band-e dâm-eš

نریمان قامت، قهرمان سینه، پیلتن پیکر، سهراب قرینه،  
 گرشاسب غریبو، فرامرزه‌بیت، کی کاوس نژاد و نوشیروان نکحت (است).  
 همانند دیو سفید سهمش (ترسش) سنگین است و رستم در بند دامش همانند مرغی است.

### - برگ ۶۶ الف (در توصیف برزو):

ژ گرز برزو، غنیم خونخوار	شهنشاهی ایران!، زنه‌ار صد زنه‌ار
--------------------------	----------------------------------

وینۀ قهرمان، مغرُو<sup>۱</sup> بته قار      وینۀ سهرابین، نه میدان کار

Šahanšâh-e E:rân, zenhâr sad zenhâr  
 ža gurz-e Barzu:, γani:m-e xu:n-x<sup>wâr</sup>  
 we:na-y Qahramân, ma-γufo: ba qâr  
 we:na-y So:hrâb-en, na me:dân-e kêr

ای شاهنشاه ایران! زنه‌ار صد زنه‌ار! از گرز برزو، آن دشمن خونخوار،  
 همانند قهرمان به قهر می‌گرد و در میدان کارزار همانند سهراب است.

– برگ ۶۸ الف:

رستم وات: فرزندا! تا قهرمان بی	شیران <sup>۲</sup> و تاوش، گشت و آمان بی
تا یاوا و کام، نریمان قار	دیوان و تاوش، فرار بی فرار
تا که سام آما، نه عرصه مصاف	دیوان فرار کرد، تا و کوه قاف
ایمجار زال آما، نه روی کارزار	خالی کرد زمین، ژ مرد خونخوار
ایمجار ژو دُما، من یاوام و کام	بور فنا کردم، و تیغ بی‌رام

Rustam wât farzand!, tâ Qhramân bi  
 še:rân wa tâw-eš, gešt wa âmân bi  
 tâ yâwâ wa kêr, Nafi:mân-e qâr  
 de:wân wa tâw-eš, ferâr bi ferâr  
 ta ke Sâm âmâ, na 'arsa-y masâf  
 de:wân ferâr kefd, tâ wa ko:h-e Qâf  
 e:mjâr Zâl âmâ, na ru:y kêfâzâr  
 xâli kefd zame:n, ža mard-e xu:n-x<sup>wâr</sup>  
 e:mjâr žaw domâ, men yâwâm wa kêr  
 bawr fanâ kefd-em, wa te:γ-e be:-řam

رستم گفت: ای فرزندا! تا قهرمان بود، شیران از تاب او همگی در امان خواهی بودند.

تا نریمان قهار به کام رسید، دیوان از تاب او در فرار بودند؛ در فرار.

تا سام به میدان کارزار آمد، دیوان تا کوه قاف فرار کردند.

۱- ضمه از کاتب است.

۲- اصل: شران

سپس زال به عرصه کارزار آمد و زمین را از مردان خونخوار خالی کرد.  
 اکنون، پس از آن، من به کام رسیده‌ام و ببر (بیان) را به شمشیر بی‌رحم فنا کردم.

- برگ ۹۵ ب:

دستان تواسا، ویارا ژ حد<sup>۱</sup>      رو کرد و رستم، وات ای<sup>۲</sup> بی‌خرد<sup>۳</sup>  
 واتش: فرامرز، قهرمان‌نژاد      و عبس عبس، سرش دای نه باد

Dastân tuwâsâ, weyârâ ža h□ad  
 řu: keřd wa Rustam, wât ey be:-xerad!  
 wât-eř Ferâmarz, Qahramân-nežâd  
 wa ‘abas-‘abas, sar-eř dây na bâd

دستان ناامید شد و از حد<sup>۱</sup> خود درگذشت. به رستم روی کرد و گفت: ای بی‌خرد!  
 به او گفت: سر فرامرز قهرمان‌نژاد را به بیهوده<sup>۴</sup> بیهوده به باد دادی.

- برگ ۲۳۳ ب - ۲۳۴ الف:

برزو وات: بابا!، صاحب‌عقل و<sup>۵</sup> فام!  
 ... کو پیغمبران؟ تمامی بین طی  
 کو چی جمشیدشاه؟ کو چی کی قباد؟  
 کو چی قهرمان؟ صاحب‌دست و<sup>۵</sup> گرز  
 عبس مکرری، خیالان خام  
 کو پادشاهان؟ کیومرث کی،  
 کو چی منوچهر؟ کو کاوه حداد؟  
 ژ لای او کم بی، صد کوه چّه البرز

Barzu: wât bâbâ!, sâheb ‘aql u fâm!  
 ‘abas ma-keři, xeyâlân-e xâm  
 ... kun pe:řambarân, tamâmi bin tay  
 ku pâdeřâhân, Kayumars-e Kay  
 ku ři Jamše;d-řâh, ku ři Kay-qubâd  
 ku ři Mano:čehr, ku Kâwa-y h□adâd  
 ku ři Qahramân, sâheb-dast u gurz  
 ža lây aw kam bi, sad ko:h čo:ε Alburz

۱- اصل: حد<sup>۱</sup>

۲- اصل: ئی

۳- اصل: خرد<sup>۳</sup>

۴- اصل: و ندارد.

۵- اصل: و ندارد.

برزو گفت: بابا! ای صاحب عقل و فهم! بیهوده خیالات خام می‌پروری.  
 ... پیغمبران کجایند؟ تمامی آنان درگذشتند. پادشاهان کجایند؟ کیومرث کی [کجاست]؟  
 جمشیدشاه کجا رفت؟ کی قباد کجا رفت؟ منوچهر کجا رفت؟ کاوه آهنگر کجاست؟  
 قهرمان صاحب‌دست و گرز کجاست که صد کوه چون البرز در پیش او چیزی نبود.  
 - در بیت زیر از دستنویس جواهرپوش (برگ ۳۴ الف) ظاهراً از کریمان به‌عنوان پدر  
 گرشاسب یاد شده‌است:

گرشاسب نمانا، کو شی کریمان      کو سام سوار، دلیر دوران  
 Garšâsb na-mânâ, ku: ši Kařimân  
 Ku; Sâm-e suwâr, ðele:r-e dawrân  
 گرشاسب نماند. کریمان کجا رفت؟ سام سوار، دلیر دوران، کجاست؟

- همچنین دستنویس قهرمان‌نامه گورانی منسوب به درویش‌قلی کندی (۱۲۳۶-۱۳۱۶ هـ) در ۳۰۰۰  
 بیت به شرح پهلوانی‌های قهرمان پدر نریمان می‌پردازد (نک، صفی‌زاده، ۱۳۷۶: ۳۶۲؛ لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۸۳).  
 نمونه زیر از هفت‌شکر «ب» نیز در خور توجه است:

شاه تبردار، دیش آما یک مرد	وینۀ البرزن، به تینا و یک فرد
سرتاپای تنش، کرد آهن‌پوش	چون دریای قلزم، دایم نه جوش
به یال و باهو، چون قهرمانن	دلیر پرزور، دور زمانن (برگ ۳۳ ب).

۳-۱: کریمان = قهرمان

در برخی نمونه‌ها از صفت قهرمان کریمان شخصیت مستقلی ساخته شده‌است و در کنار  
 کریمان به کار رفته‌است:

- برگ ۹۶ الف:

رو کرد نه برزو، زال زرهانی	واتش به‌پوشه، زره کیانی
وینۀ قهرمان، گرز بگیر به دست	پا در رکاب، قرلان سرمست

اسلحه به پوش، جای درنگ نین      که من ایمشو خواو<sup>۱</sup>، پشیوم دین  
 اسلحه پوشا، برزوی نامور      پا دا نه رکاب، چنی زال زر  
 زال دیا و خشم، نوۀ کی کیان      خشم ها نه سرش، وینۀ کریمان

řu: kerd na Barzu:, Zâl-e zařhâni  
 wât-eř ba-pu:řa, zere kayâni  
 we:na-y Qahramân, gurz ba-ge:r ba dast  
 pâ dar wařekâb, Qarlân-e sarmast  
 aslah□a ba-puř, řây derař nien  
 ke men e:m-řa:w xâw, paři:w-em dien  
 aslah□a puřâ, Barzu:-y nâmawař  
 pâ dâ na řekâb, čani Zâl-e zař  
 Zâl deya wa xeřm, nawa-y kay-kayân  
 xeřm hâ na sar-eř, we:na-y Kafi:mân

زال زرهانی به برزو روی کرد و گفت: زره کیانی را بپوش؛

همانند قهرمان گرز را به دست گیر و پا در رکاب قرلان سرمست بزن؛

رزم افزارت را بپوش که جای درنگ نیست؛ زیرا من امشب خوابی پریشان دیده‌ام.

برزوی نامور رزم افزار پوشید و همانند زال زر پا در رکاب زد.

زال، نوۀ کی کیان، را در خشم دید. او همانند کریمان خشمگین بود.

- برگ ۱۵۵ ب:

ای<sup>۲</sup> شیر سرور، نورس سوارن      نه جم ایران، توران دیارن  
 تورانی نین، ای شاه! و تاقی      -دورت برقرار، بزمِت بو ساقی-  
 قهرمان ویشن، نریمان ایدن      کریمان نه رزم، اید نامیدن  
 سام دلاور، بنده فرمانش      رستم دستان، قوچ قربانش

۱- اصل: خاو

۲- اصل: نی

شوکت و<sup>۱</sup> ترکیب، پیلتن دارو<sup>۲</sup> نه برق گرزش، آتش موارو  
 i še:r-e sarwar, nu:-ras suwâr-en  
 na ĵam-e E:rân, Turân-deyâr-en  
 Tu:râni nien, ey šâ! wa tâqi  
 -dowr-et bar-qarâr, bazm-et bo: sâqi-  
 Qahramân we:š-en, Na'î:mân e:d-en  
 Ka'î:mân na řazm, e:d nâ-eme:d-en  
 Sâm-e deġâwar, banda-y farman-eš  
 Rustam-e Dastân, qu:č-e qurban-eš  
 šowkat u taki:b, Pilatan dâro:  
 na barq-e gurz-eš, âteš mawâro:

این شیر سرور، نورس سواری است. از جمع ایرانی، اما از توران دیار است.

ای شاه! - روزگارت برقرار و بزم پایدار باد- به درستی که [این شیر سرور] تورانی نیست.

[گویی] خود قهرمان است یا نریمان این جاست. کریمان در رزم این شیر ناامید است.

سام دلاور بنده فرمان اوست؛ رستم دستان قوچ قربانی اوست.

شوکت و ترکیب پیلتن را دارد و از برق گرزش آتش می بارد.

- در دیگر دستنویس های گورانی در پیوند با هفت لشکر، قهرمان / کریمان در کنار اورنگ

(گورنگ: برادر گرشاسپ) و اطرت ( اثرط: پدر گرشاسپ) (نک: اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۲۸، ۴۹-)

۵۰). به عنوان شخصیتی مستقل به کار رفته است:

باقی جه شاهان، زمانه ورین اورنگ و<sup>۳</sup> اترط<sup>۴</sup>، قهرمان قین

(جو/هرپوش: برگ ۲ الف)

۱- اصل: و ندارد.

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: و ندارد.

۴- اصل: اطرت

باقی جه شاهان، زمانه ورین اورنگ و اترط<sup>۱</sup>، قهرمان قین

(هفت لشکر ب: برگ ۴ الف)

bâqi ĵa šâhân, zamâna-y warin

Awraŋ u O:trut, Qahramân-e qin

از دیگر شاهان روزگار پیشین، اورنگ و اترط و قهرمان کینه‌ور [بودند].

- همچنین در دستنویس گورانی داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان:

یاوا و رستم، قهرامان قین ستیزا کیوان، لرزا سرزمین

(برگ ۱۶ الف)

yâwâ wa Rûstam, Qahrâmân-e Qin

sete:zâ Ke:wân, larzâ sarzame:n

قهرمان کینه‌ور (کشواد) به سوی رستم آمد [آنگونه که] کیوان جنگید و زمین لرزید.

زور دا و بازو، قهرمان قین چون کو پولاد، کندش و زمین

(برگ ۱۷ الف)

zu:r dâ wa bâzu:, Qahramân-e Qin

čo:n ko: pulâd, kand-eš wa zame:n

قهرمان کینه‌ور (رستم) به بازویش زور داد و همانند کوه پولاد، او را از زمین کند.

۲- کریمان فرزند هوشنگ / تهمورث

۲-۱: کریمان

- غیر از نمونه شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار که کریمان را فرزند هوشنگ معرفی

کرده است، در متون مورد بررسی نگارنده نمونه‌ای یافت نشد، اما قهرمان که گشته کریمان

است، به عنوان فرزند هوشنگ / تهمورث نمونه‌هایی دارد.

## ۲-۲) کریمان = قهرمان

با توجه آن که در ابیات زیر قهرمان در کنار تهمورث به کار رفته است، احتمالاً منظور قهرمان دوران تهمورث باشد:

## - برگ ۳۸ ب (در توصیف رستم):

شصت پیکانت، کیشای نه روی خاک	کردی دیو سفید، تهمورث <sup>۱</sup> هلاک
شیر بیان پوش! نوۀ زال پیر!	قهرمان چاکرا! پُر عقل <sup>۲</sup> و <sup>۳</sup> تدبیر!
اینه تو کردی، کس ناورد و یاد	قسم و معبود، فرد تنها تاک

šast-a pe:kân-et, kišây na řu:y xâk  
keřdi De:w-sefe:d, Tahmu:řes halâk  
še:r-e bayân-puš, nawa-y Zâl-e pir  
Qahramân-čâker, po:ř 'aql u tadbir  
e:na to: keřdi, kas nâ-werd wa yâd  
qasam wa ma'bu:d, fard-e tanhâ tâk

شصت پیکان را در روی خاک کشیدی، دیو سفید تهمورث را کشتی.

ای شیر بیان پوش! ای نوۀ زال پیر! ای قهرمان چاکرا! ای پُر عقل و تدبیر!

سوگند به معبود فرد تنهای یگانه، این کاری را که تو کردی، کسی به یاد ندارد.

## - برگ ۹۲ الف (در توصیف برزو):

وی سن <sup>۴</sup> اندک، ده دو ساله وه	وی هوش و <sup>۲</sup> ادراک، وی کماله وه
وینۀ قهرمان، دلیر دیده مست	مدرا و تمکین، دست و بان دست
تهمورث <sup>۳</sup> غریو، نوشیروان فامین	حقا که برزو، اولادۀ سامین

۱- اصل: طهمورس

۲- ضمه از کاتب است.

۳- اصل: و ندارد.

۴- اصل: ویسن

۵- اصل: و ندارد.

۶- اصل: طهمورس



we: sɛn-e andak, dah do: sâha-wa  
 we: huš u εdrâk, we: kamâla-wa  
 we:na-y Qahramân, dele:r-e dida-mast  
 ma-dârâ wa tamki:n, dast wa bân-e dast  
 Tahmu:res γare:w, Nu:še:rawân fâm-εn  
 haqâ ke Barzu:, awlâda-y Sâm-εn

با این سن اندک دوازده ساله، با این هوش و ادراک، با این کمال، همانند قهرمان، دلیر دیده‌مست، دست بر روی دست به فرمانبرداری ایستاده‌بود. تهمورث‌غریو و انوشیروان فهم است. به‌درستی که برزو از فرزندان سام است.

- در منظومه شاهنامه حقیقت، تاریخ اساطیری و داستانی قوم گوران به زبان فارسی، در نمونه‌های زیر کاملاً روشن است که قهرمان، پهلوان روزگار هوشنگ و تهمورث بوده‌است:

پس از آن شد هوشنگ فرمانروا      چو او درگذشتی به دور فنا  
 بشد راست طهمورس دیوبند      شهنشاه شد در جهان مستمند  
 همی قهرمان دیگری قیطران      بدند پهلوانان در آن زمان  
 (بیت ۲۲۴-۲۲۶)

به دوران هوشنگ بدم قهرمان      بسی قتل کردم ز دیو و ددان  
 (بیت ۵۶۳۰)

- همچنین کتاب قهرمان‌نامه فارسی از مجموعه روایت‌های عامیانه داستانی به شرح زندگی و دلاوری‌های قهرمان پسر تهمورث می‌پردازد. با توجه به آنچه آمد می‌توان دریافت:

واژه کریمان در شاهنامه اسم خاص است و دو کاربرد دارد:

۱- کریمان<sup>۱</sup> در داستان رستم و سهراب نام پدر نریمان است.

۲- کریمان<sup>۲</sup> در داستان رستم و اسفندیار نام فرزند هوشنگ است.

این نام در اوستا، متون پهلوی و متون فارسی زردشتی نیامده‌است. در دستنویس هفت‌لشکر گورانی و منابع دیگر مربوط به زبان و فرهنگ گورانی کریمان نام دو شخصیت است و با

صفت و نام قهرمان (گشته کریمان) نیز به کار رفته است. کاربرد های آن را می توان به صورت زیر نشان داد:

#### ۱- کریمان / قهرمان

۱-۱: کریمان نام پدر نریمان است.

۱-۲: قهرمان نام و صفت کریمان است و پدر نریمان به شمار می رود. دستنویس *قهرمان-نامه* گورانی مربوط به وی است.

۱-۳: قهرمان شخصیتی مستقل از کریمان است.

#### ۲- کریمان / قهرمان

۲-۱: کریمان فرزند هوشنگ است. در متون گورانی بررسی شده واژه کریمان در این مورد به کار نرفته است.

۲-۲: قهرمان، پهلوان دوران هوشنگ و تهمورث و احتمالاً فرزند یکی از آنها است. داستان *عامیانه قهرمان نامه* فارسی مربوط به وی است.

گویا فردوسی به واسطه منابع دیگری - همچون روایت های گوسانی، نقالی، گورانی و ... - با نام کریمان به عنوان دو شخصیت، پدر نریمان و فرزند هوشنگ، آشنایی داشته و آن را در *شاهنامه* آورده است. این برداشت فردوسی را دستنویس *هفت لشکر گورانی* تایید می کند. این نکته بیانگر آن است که روایت های گورانی از تاریخ اساطیری و داستانی ایران نیز دارای اصالت و دیرینگی ویژه خود هستند.

#### یادداشت ها

۱- همچنین در چاپ مجتبی مینوی از داستان *رستم و سهراب*، ب ۱۰۰.

۲- دستنویس سن ژوزف بیت مربوط به داستان *رستم و اسفندیار* (از بیت ۶۴۳-۶۸۹ = چاپ خالقی مطلق) را ندارد.

۳- بنداری (۱۹۷۰: ۳۵۸) ترجمه ابیات داستان *رستم و اسفندیار* را بدون واژه «کریمان» آورده است: «و إن أباک أعلم بدستان، و يعرف أنه پهلوان کبیر القدر غزیر العلم، و إن ساما هم ابن نیرم، و أن نیرم ولد

اوشهنج ثالث ملوک العالم». در ترجمه فارسی (ص ۳۲۷) آمده است: «پدرت دستان را بهتر می‌شناسد و می‌داند که او پهلوانی بلندقدر است با دانش فراوان و سام پسر نیرم است و نیرم فرزند اوشهنج، سومین پادشاه جهان».

۴- زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو (بلو، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۴۴، ۵۵۵- Mackenzie, 2005: 401-403) است. این زبان که در مناطق کرمانشاه و اورامان رایج است (رضایی، ۲۰۰۹: ۱۸۱؛ Mackenzie, 1966: 5)، از سده‌های نخستین هجری تا به امروز ادبیاتی غنی و گسترده دارد (به‌ویژه ادبیات حماسی) (Minority, 1943: 103-89؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲). یکی از این متون حماسی دستنویس هفت‌شکر است که در حدود ۱۲۰۰۰ بیت دارد و دربردارنده داستانهای زیر است:

- (۱) پادشاهی کیخسرو

(۱-۱) داستان کنیزک

(۲-۱) داستان برزو و رستم

(۳-۱) جنگ‌نامه رستم و زنون

(۳-۱) جنگ‌نامه هفت‌شکر

(۲) پادشاهی لهراسب

(۱-۲) جنگ‌نامه رستم و ابلیس‌شاه

(۲-۲) داستان ارجاسب و لهراسب

(۳-۲) داستان شهریار فرزند برزو

#### کتابنامه

آموزگار، ژاله. (۱۳۷۳). «گرشاسپ در پیشگاه اورمزد؛ نمونه‌ای از داوری در فرهنگ ایران باستان».

کک. ش ۵۴. ص ۹۱۶.

آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). دفتر خسروان. برگزیده شاهنامه فردوسی. تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). «بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار». پژوهش‌های ادبی. س ۵. ش

۱۸. ص ۹۳۲.

اسدی طوسی، ابونصر. (۱۳۵۴). گرشاسپ‌نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: کتابخانه طهوری.

چاپ دوم.

- افشاری، مهران؛ مدایینی، مهدی. (۱۳۷۷). *هفت لشکر (طومار جامع نقلابان)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ اول.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۵۴). *مردم و شاهنامه*. تهران: سروش.
- \_\_\_\_\_ (۲۵۳۵). *مردم و فردوسی*. تهران: سروش.
- \_\_\_\_\_ (۲۵۳۷). *مردم و قهرمانان شاهنامه*. تهران: سروش.
- انوری، حسن؛ شعار، جعفر. (۱۳۷۸). *رزم‌نامه رستم و اسفندیار*. تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). *غمنامه رستم و سهراب*. تهران: قطره.
- اون‌والا، موبد رستم مانک. (۱۹۲۲). *روایات داراب هرمز دیار*. بمبئی.
- باپیر آغا، علی. (۱۹۵۵). *روستم و زوراب*. ترجمه از هورامی به کردی. عراق، کرکوک: چاپخانه ترقی.
- برهان، محمد بن حسین خلف تبریزی. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بغدادی، عبدالقادر. (۱۳۸۲). *لغت شاهنامه*. تصحیح کارل گ. زالمان. ترجمه توفیق هـ سبحانی و علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بلو، جویس. (۱۳۸۳). «گورانی و زازا». *راهنمای زبان‌های ایرانی*. ج ۱. ویراستار: رودیگر اسمیت. ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران. تهران: ققنوس. چاپ اول. صص ۵۵۵-۵۶۲.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران* (پاره اول و دوم). تهران: آگه.
- بنداری، الفتح بن علی. (۱۹۷۰). *الشاهنامه*. به کوشش عبدالوهاب عزام. تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). *شاهنامه فردوسی، تحریر عربی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بهرامی، ایرج. (۱۳۸۸). «رستم و سهراب». *شاهنامه کردی*. جلد ۲. تهران: آنا، صص ۵۱-۸۸.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*. تهران: اساطیر. چاپ اول.
- تفضلی، احمد. (۱۳۴۴). «تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹». پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران. دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات (چاپ نشده).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). *مینوی خرد*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس. چاپ سوم.
- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری. (۱۹۶۳). *غرر اخبار ملوک الفرس*. تهران: کتابخانه اسدی.

جنگ روایات دینی و تاریخی منشور و منظوم زردشتیان. ج ۱. نسخه خطی به شماره ۱۳۷۴۲. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

جوهرپوش. روایت مصطفی بن محمود گورانی. نسخه خطی به شماره ۴۶۱۶. کتابخانه ملک.

جوینی، عزیزالله. (۱۳۷۴). *نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار*. تهران: دانشگاه تهران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). *رستم و سهراب*. تهران: دانشگاه تهران.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۰). *یادداشت‌های شاهنامه*. بخش یکم. نیویورک.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «گرشاسپ». *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب

فارسی.

دابار، ارواد مانکجی. (۱۹۰۹). *صد در نثر و صد در بندهش*. بمبئی.

دارمستر، جیمس. (۱۳۸۲). *مجموعه قوانین زردشت یا وندیداد اوستا*. تهران: دنیای کتاب. چاپ اول.

*داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان*. نسخه خطی به شماره ۹۷۷۳. کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

داعی الاسلام، محمدعلی حسنی. (۱۹۴۸). *وندیداد (حصه سوم کتاب اوستا)*. دکن: حیدرآباد.

دستنویس م. ۲۹. *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر*. (۱۳۵۵ / ۲۵۳۵).

گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایران ۲۶. به کوشش ماهیار نوابی. کیخسرو جاماسب-

اسا. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۶۴). *درآمدی بر دستور زبان اوستایی*. شرح یسن نهم. تهران: کاریان.

چاپ اول.

رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۳). *حماسه رستم و سهراب*. تهران: جامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). *حماسه رستم و اسفندیار*. تهران: جامی.

رشیدی، عبدالرشید تتوی. (۱۳۳۷). *فرهنگ رشیدی*. تحقیق و تصحیح محمد عباسی. تهران: کتابفروشی

بارانی.

رضایی باغبیدی، حسن. (۲۰۰۹). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. ژاپن: مرکز پژوهش زبان‌های دنیا. دانشگاه

اوساکا.

زریری، مرشد عباس. (۱۳۶۹). *داستان رستم و سهراب (روایت تقالان)*. به کوشش جلیل دوستخواه.

تهران: توس.

*سام‌نامه*. (زیر چاپ). به تصحیح وحید رویانی. تهران: میراث مکتوب.

سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). «بازشناسی بقایای افسانه گرشاسپ در منظومه‌های حماسی ایران». سایه-های شکار شده. تهران: انتشارات طهوری. صص ۲۵۱-۲۸۰.

عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. تهران: توس. چاپ اول.  
صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۷۵). *نامه سرانجام. کلام خزانه* (یکی از متون کهن یارسان). تهران: هیرمند. چاپ اول.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). *دانشنامه نام‌آوران یارسان*. تهران: هیرمند. چاپ اول.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *شاهنامه*. چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس. مورخ ۶۱۴ ه. ق. با مقدمه علی رواقی. تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. مرکز انتشار نسخ خطی دانشگاه تهران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). *شاهنامه*. چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: دفتر نشر داد. چاپ اول.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). *شاهنامه*. تصحیح ژول مول. تهران: کتاب‌های جیبی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). *شاهنامه حاشیه ظفرنامه* (به تصحیح حمدالله مستوفی). چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ ه در کتابخانه بریتانیا. زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. تهران - وین: مرکز نشر دانشگاهی ایران - انتشارات آکادمی علوم اتریش.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *شاهنامه همراه با خمسه نظامی*. چاپ عکسی از روی نسخه متعلق به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی مربوط به سده ۸ ه. ق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). *شاهنامه*. چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه بریتانیا مشهور به *شاهنامه* لندن. به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *شاهنامه* (ج ۱-۸). به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). *شاهنامه*. نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری (کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت. شماره 43 NC). به کوشش ایرج افشار. محمود امیدسالار. نادر مطلبی کاشانی. با مقدمه جلال خالقی مطلق. تهران: طلایه.

کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۴۳). *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴). *نامه باستان*. ج ۶. تهران: سمت.
- لطفی‌نیا، حیدر. (۱۳۸۸). *حماسه‌های قوم کرد*. تهران: نشر سمیرا.
- محمد پادشاه. (۱۳۳۵). *فرهنگ آندراج*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه خیام.
- مزدآپور، کتایون. (۱۳۷۸). *بررسی دستنویس م. او ۲۹، داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر*. تهران: آگه. چاپ اول.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۷۶). *روایت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۲). *داستان رستم و سهراب از شاهنامه*. تصحیح و توضیح. تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- نیبرگ، ساموئل. (۱۳۶۸). «افسانه گرشاسب». *از گونه‌ای دیگر*. جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران. تهران: نشر مرکز. صص ۲۸۱-۲۹۵.
- هفت‌لشکر، روایت منسوب به الفت. نسخه خطی به شماره ۱۱۹۳۷. مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی.
- هفت‌لشکر [ب]. روایت سید بهاء‌الدین قطبیانی. نسخه خطی به شماره ۱۳۶۸۹. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

- Darmesteter, J. (1898). *Vendidad*. SBE. New York.
- Dhabhar, E. B. *The Pahlavi Rivâyat*. Bombay.
- Geldner, K. F. (1896). *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
- Justi, F. (1963). *Iranisches Namenbuch*. Hildesheim.
- Mackenzie, D.N. (2005). "Gurāni". *Encyclopaedia Iranica*. vol. 12, New.
- Madan, D. M. (1911). *The Complete of The Pahlavi Dinkard*. Bombay.
- (1966). *The Dialect of Awroman (Hawrâmân Luhōn)*. Kobenhaven.
- Minorsky, V. (1943). "The Gūrān". *BSOAS* 11. pp. 75103.
- Moïnfar, M. Dj. (1970). *Le vocabulaire arabe dane le Livre des Pois de Firdausi*. Otto Harrassowitz. Wiesbaden.
- Nyberg, H. S. (1975). "Le Legende de Keresaspa". *Acta Iranica* 7. Tehran and Liegh. pp 39795.
- Sanjana, P. B., 1874. (1928). *Dinkard*. Book. 39. Vol. 119. Bombay.
- Wolff, F. 1965; *Glossar zu Firdosis Schahname*. Berlin.